گفت‌وگو با جان فرو، نظریه‌پرداز فرهنگی و استاد دانشگاه سیدنی که می‌کوشد ادبیات را ژرف‌تر تفسیر کند

فرهنگ، میدان مبارزه است

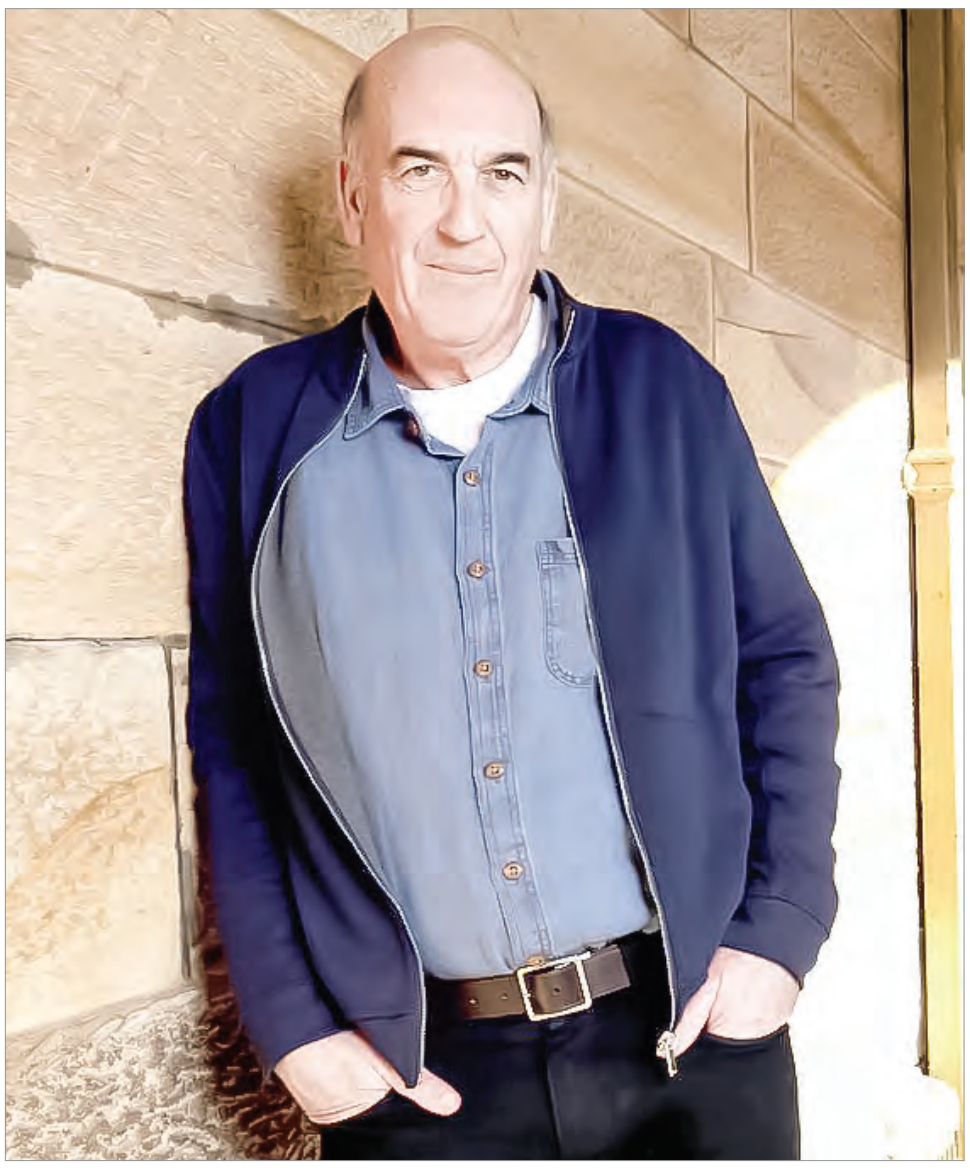

محمدجواد استادی| در جهانی که روزبه‌روز پیچیده‌تر می‌شود و روایت‌ها در قالب فیلم، رمان، پست شبکه‌های اجتماعی و حتی گفت‌وگوهای معمولی روزمره بر شیوه اندیشیدن ما تأثیر می‌گذارند، فهم اینکه «چگونه» و «چرا» معنا ساخته می‌شود، اهمیت بنیادینی یافته است. درست در چنین فضایی است که نام پروفسور جان فِرو، نظریه‌پرداز برجسته ادبیات و مطالعات فرهنگی از دانشگاه سیدنی، بیش از پیش می‌درخشد؛ اندیشمندی که طی چهار دهه گذشته کوشیده است ژانر را نه یک برچسب ساده، بلکه یکی از ژرف‌ترین سازوکارهای شکل‌گیری معنا، قدرت و تفسیر معرفی کند. فرو در همه دهه‌های فعالیت علمی خویش کوشیده است تا میان سنت‌های گوناگون فکری از مارکسیسم و ساختارگرایی تا پساساختارگرایی و مطالعات فرهنگ پل بزند. زبان او معمولاً روشن، تحلیلی و ضد تقلیلی است، یعنی همواره از توضیح‌های ساده‌انگارانه درباره متن و جامعه پرهیز می‌کند. فرو را بسیاری امروز یکی از تأثیرگذارترین متفکران حوزه نظریه ادبی می‌دانند؛ کسی که آثارش از نقد مارکسیسم کلاسیک آغاز شد و به بازاندیشی رشته‌هایی همچون نظریه متن، تفسیر، ارزش و نظام‌های معنا انجامید. اما شاید مهم‌ترین نقطه عطف کارنامه او، کتاب ژانر باشد؛ اثری که در ایران نیز با ترجمه دقیق و خواندنی لیلا میرصفیان و از سوی انتشارات علمی و فرهنگی منتشر شده و توانسته برای نخستین‌بار چارچوبی نظری و مدرن از مفهوم ژانر را پیش روی پژوهشگران فارسی‌زبان قرار دهد.

اهمیت این کتاب در آن است که ژانر را تنها مجموعه‌ای از دسته‌بندی‌ها یا قالب‌های ادبی نمی‌داند. فرو با پشتوانه‌ای گسترده از زبان‌شناسی، ساختارگرایی، پساساختارگرایی و مطالعات فرهنگی، نشان می‌دهد ژانر چیزی فراتر از «نوع ادبی» یا «گونه هنری» است؛ ژانر شیوه‌ای است که فرهنگ از طریق آن زندگی اجتماعی را سازمان می‌دهد و به رفتارها، گفتارها و متن‌ها چارچوب می‌دهد. از نظر او، ژانر درواقع «نظامی از معناهای نهادینه‌شده» است که در موقعیت‌های اجتماعی کُدگذاری می‌شود و سپس متن‌ها آن را به کار می‌گیرند، دستکاری می‌کنند و حتی تغییر می‌دهند.

مصاحبه‌ای که پیش‌رو دارید، تلاشی است برای ورود به جهان فکری جان فرو و باز کردن درهای این نظریه پیچیده برای مخاطب فارسی‌زبان. فرو در این گفت‌وگو توضیح می‌دهد چرا ژانرها را نباید ساختارهایی ثابت یا بسته دانست، چرا متن‌ها «در ژانر مشارکت می‌کنند» اما «به آن تعلق ندارند» و چگونه هر متن - از ساده‌ترین شوخی روزمره تا پیچیده‌ترین اثر فلسفی - در بازی‌های ژانری معنا می‌گیرد. او با صراحت می‌گوید ژانرها نه‌تنها بازتاب قدرت‌اند، بلکه خود به شکل‌گیری و اعمال قدرت کمک می‌کنند؛ درست همان‌طور که می‌توانند بستری برای مقاومت و بازاندیشی نیز باشند. برای خواننده ایرانی، این بحث‌ها تنها نظری نیست. سنت بلاغت فارسی با تاریخ بلند استعاره، قصه‌پردازی و آیین‌های روایی و همچنین میراث تفسیری و قرآن‌پژوهی شیعه، در بسیاری از نقاط با نظریه ژانر پیوند می‌خورند. فرو در این مصاحبه اشاره می‌کند که پژوهشگران ایرانی می‌توانند این نظریه را با سنت‌های خود در گفت‌وگو بگذارند: از تحلیل ساختارهای روایی مثنوی و شاهنامه تا فهم ژانرهای رسانه‌ایِ معاصر، روایت‌های سیاسی، نثر رسمی و حتی شیوه‌های سخن‌گفتن در فضای مجازی.

لحن صریح و نگاه بی‌پیرایه فرو در این مصاحبه، امکان نادری فراهم می‌کند تا از زبان خودِ او بشنویم که ژانر چیست، چگونه کار می‌کند، چرا فهم آن برای تفسیر متن ضروری است و چگونه رسانه‌های دیجیتال (از پست اینستاگرامی گرفته تا میم‌ها و روایت‌های خبری) افق‌های تازه‌ای از ژانر را پدید آورده‌اند.

درنهایت، این گفت‌وگو دعوتی است برای نگاهی دوباره به متن‌ها؛ دعوتی برای خواندن جهان با دقتی تازه. اینکه بفهمیم هر متن، پیش از آنکه ساخته شود، در میانه شبکه‌ای از ژانرها نفس می‌کشد. اینکه درک کنیم ژانر نه دشمن خلاقیت، بلکه شرط پیدایش آن است و اینکه بدانیم فهم ژانر، یعنی فهم سازوکارهای شکل‌گیری معنا. سازوکارهایی که به همان اندازه که ما را هدایت می‌کنند، توسط ما نیز بازتعریف می‌شوند.

■ برای شروع، چه چیزی در ابتدا شما را برانگیخت تا کتاب ژانر را بنویسید؟ چرا احساس کردید که مفهوم «ژانر» نیازمند بازنگری نظری و فرهنگی است؟

این کتاب از دلِ کارهای اولیه من در نظریه ادبی مارکسیستی پدید آمد؛ جایی که تلاش می‌کردم روایتی از رابطه میان متون ادبی و ساختارهای قدرت اجتماعی ارائه کنم، روایتی که تقلیلی نباشد، یعنی متون ادبی را بازتابی ساده از موقعیت طبقاتی نویسنده یا یک شیوه تولید تلقی نکند. این رویکرد مستلزم آن بود که به تمام عواملی که میان جهان اجتماعی و متن میانجی‌گری می‌کنند توجه کنم و به‌ویژه به نظام‌های معناسازی‌ای که بر اساس آن‌ها متن‌ها شکل می‌گیرند.

دغدغه من محدود به متون ادبی نبود. می‌خواستم بفهمم چگونه گونه‌های بسیار متفاوتی از متن - گفتار روزمره، فیلم‌ها، نقاشی‌ها، پست‌های شبکه‌های اجتماعی، تبلیغات و... - تحت تأثیر همین نظام‌های معناسازی سازمان می‌یابند؛ هر کدام با ویژگی‌های متمایز خود و هر کدام ریشه‌دار در مجموعه‌ای از ساختارهای نهادی‌ای که حدود آنچه را می‌توان بازنمایی کرد تعیین می‌کنند.

■ در مقدمه کتاب، ژانر را نه یک مقوله ثابت، بلکه یک فرایند پویا توصیف می‌کنید. این نگاه چه تفاوت بنیادی‌ای با رویکردهای سنتی نظریه ژانر دارد؟

نظریه سنتی ژانر (و این درباره گفت‌وگوهای روزمره ما درباره ژانر هم صادق است) ژانر را نظامی از طبقه‌بندی‌ها می‌داند که در آن می‌توان متن‌ها را در جایگاهی کم‌وبیش ثابت قرار داد. اما این شیوه فهمیدن ژانر کارآمد نیست، چون ژانرها دائماً در حال تغییرند؛ متن‌ها دائماً با ساختارهای ژانری بازی می‌کنند و از این طریق آن‌ها را دگرگون می‌کنند؛ و هیچ راه منطقیِ واحد و منسجمی برای توصیف این مجموعه عظیم و ناهمگون از ژانرها وجود ندارد. فهم ژانر به‌عنوان یک فرایند پویا، راهی است برای شناسایی سازوکار تحول ژانرها و برای اینکه بتوانیم رابطه میان متن‌ها و ژانرها را هم به‌صورت رابطه‌ای تثبیت‌کننده و هم رابطه‌ای دگرگون‌ساز در نظر بگیریم.

■ در فصل آغازین با عنوان «نزدیک‌شدن به ژانر»، می‌نویسید که «کار ژانر، میانجی‌گری میان موقعیت اجتماعی و متن است». این میانجی‌گری را دقیقاً چگونه می‌فهمید؟ آیا ژانر نوعی «پرده» میان این دو است یا بخشی از خود موقعیت اجتماعی؟

ژانر کاملاً بخشی از خود موقعیت اجتماعی است. در این زمینه، کار اصلی را زبان‌شناسی چون مایکل هالیدی انجام داده و نیز پژوهشگرانی از مکتب «بلاغت نو» در ایالات متحده مانند کارولین میلر؛ کسی که می‌نویسد ژانرها «کنش‌های بلاغی تیپیکال مبتنی بر موقعیت‌های تکرارشونده» هستند.

این نظریه‌پردازان ژانر را مجموعه‌ای از معانی و پیش‌فرض‌هایی می‌دانند که در نوع خاصی از موقعیت اجتماعی رمزگذاری شده‌اند؛ مجموعه‌ای از امکانات معنایی که سپس توسط گویندگان (یا نویسندگان، فیلم‌سازان یا هنرمندان) فعال می‌شود؛ کسانی که این معانی را برمی‌گیرند و با آن‌ها کار می‌کنند. از سوی دیگر، شنوندگان، خوانندگان و بینندگان نیز می‌توانند متن‌ها را به‌سبب درک همین ظرفیت معنایی و اینکه چگونه این ظرفیت متن را شکل داده یا می‌توانسته شکل دهد، تفسیر کنند.

■ شما میان ژانرهای ساده و ژانرهای پیچیده تمایز می‌گذارید. معیارهای اصلی این تمایز چیست و چرا فکر می‌کنید این تمایز برای مطالعات فرهنگی و نقد ادبی اهمیت دارد؟

این تمایز بیشتر ابزاری برای فهم بهتر ژانرهای پیچیده از مسیر ژانرهای ساده‌ای است که از دل آن‌ها رشد کرده‌اند؛ این تمایز از نظر نظری کاملاً قابل دفاع نیست، چون حتی ساده‌ترین ژانرها نیز می‌توانند کارکردهایی بسیار پیچیده داشته باشند، اما من آن را برای توضیح برخی ساختارهای پایه‌ای ژانر مفید یافته‌ام. مثال اصلی من «معما»ست؛ فرمی جهانی با ساختاری بسیار مشخص، نوعی رقابت کلامی برای تصاحب یک راز یا دانشی پنهان که ممکن است با مرگ یا جنسیت مرتبط شود. همچنین درباره برخی «ژانرهای ساده در معماری» صحبت می‌کنم: کلبه، دژ مستحکم، سلول، انبار و زیارتگاه؛ فرم‌هایی که در قالب بناهای پیچیده‌تر تحول می‌یابند. این تمایز، ابزاری مفید برای تحلیل فرم‌های پیچیده‌ای است که ما در مطالعات ادبی و فرهنگی با آن‌ها مواجهیم.

■ برخی منتقدان تأکید کرده‌اند که اگرچه چارچوب نظری کتاب شما دقیق است، اما کاربرد عملی آن (به‌ویژه در حوزه مطالعات رسانه یا میان‌رسانه‌ای) می‌توانست بیشتر گسترش یابد. پاسخ شما چیست؟

طبیعتاً کاربردهای عملی این کتاب بسیار گسترده است و من نمی‌توانم در این قالب بیش از اشاره‌ای کوتاه به آن‌ها داشته باشم. دوباره باید توجه کرد که این کتاب بخشی از مجموعه کتاب‌های راهنما درباره مفاهیم کلیدی مطالعات ادبی است؛ بنابراین لازم بوده که مطالب برای مخاطب ساده بماند، هرچند تلاش کرده‌ام سطح نظری را تا حد ممکن بالا نگه دارم.

■ برخی دیگر معتقدند کتاب شما بیشتر به سنت‌های ساختارگرایی و پساساختارگرایی نزدیک است و توجه کمتری به تحلیل‌های مارکسیستی یا مادی ژانر دارد. آیا این نقد را منصفانه می‌دانید؟ آیا نظریه ژانر باید ارتباط عمیق‌تری با ایدئولوژی و اقتصاد سیاسی برقرار کند؟

کتاب نخست من، با عنوان مارکسیسم و تاریخ ادبی (Marxism and Literary History) که در سال ۱۹۸۶ توسط انتشارات هاروارد منتشر شد، تلاشی بود برای بازاندیشی نظریه مارکسیستی - چه در کلیت آن و چه در شکل خاص نظریه ادبی مارکسیستی - از مسیر مواجهه با اندیشه پساساختارگرایانی مانند دریدا و فوکو و همچنین آموزگارشان، لویی آلتوسر.

بخش نخست آن کتاب نقدی است هم بر نظریه‌پردازان کلاسیک مارکسیسم مانند پلخانف و مه‌رینگ و البته آثار گئورگ لوکاچ و هم بر نظریه‌پردازان معاصر مانند ماشره، فردریک جیمسن و تری ایگلتون. بنابراین من در آن کتاب عمیقاً با پرسش ایدئولوژی و اقتصاد سیاسی درگیر شده‌ام، اما به‌گونه‌ای که پیچیدگی را جایگزین سادگی کند؛ یعنی به‌دنبال میانجی‌گری‌های پیچیده میان جهان اجتماعی و متن ادبی باشد. کتاب ژانر دقیقاً درباره همین میانجی‌گری‌هاست.

■ در فصل «نظام و تاریخ»، ژانر را درون نظام‌های گسترده‌تر تاریخی و معرفتی فرهنگ قرار می‌دهید. رابطه میان ژانر و قدرت اجتماعی را چگونه درک می‌کنید؟ آیا ژانر اساساً بازتاب نظم اجتماعی است یا اینکه خود در ساختن آن نظم نقش دارد؟

ژانر بی‌تردید بخشی سازنده و شکل‌دهنده نظم اجتماعی است؛ تا آنجا که هر نظم اجتماعی، ساختاری از معانی است، ساختاری که روابط اجتماعی را حمل و منتقل می‌کند و این روابط همیشه روابط قدرت هستند. می‌توان گفت ژانر، بعدی کلیدی از فرهنگ است و فرهنگ یکی از شیوه‌هایی است که قدرت اجتماعی از طریق آن اعمال، منتشر، پذیرفته و یا به چالش کشیده می‌شود. البته می‌توان گفت برخی ژانرها از اقتداری عظیم برخوردار بوده‌اند. برای مثال، ژانرهای روایی و پیامبرانه در کتاب مقدس مسیحی، از اواخر عهد باستان تا دوران مدرن. این ژانرها به‌نوعی بازتاب‌دهنده یک ساختار طبقاتی و سلسله‌مراتب معنوی و سیاسی بودند، اما در عین حال، کتاب مقدس نیز طی قرن‌ها عرصه‌ای برای منازعه و مقاومت سیاسی بوده است. به گمان من این موضوع در تمامی حوزه‌های فرهنگی صادق است: فرهنگ نه بازتاب ساده نظم موجود، بلکه میدان مبارزه است.

■ شما مشهورید به اینکه گفته‌اید متن‌ها «در ژانرها مشارکت می‌کنند» اما «به آن‌ها تعلق ندارند». می‌توانید این موضوع را برای خوانندگانی که پیش‌زمینه نظری ندارند توضیح دهید؟ چرا «تعلق» مفهومی گمراه‌کننده در تحلیل ژانر است؟

مشکل این تصور که متن‌ها «به» یک ژانر «تعلق دارند» این است که نوعی رابطه یک‌به‌یک و مطلق میان متن و ژانر فرض می‌کند؛ گویی متون صرفاً از قواعد یک ساختار ژانری ثابت پیروی می‌کنند. این شیوه نگاه‌کردن به متن، دیدگاهی بسیار منفعلانه نسبت به فرایند خلق معناست.

من برعکس معتقدم که باید متن‌ها را به‌عنوان عناصری فعال در نظر گرفت؛ عناصری که بر ژانرها کار می‌کنند، آن‌ها را دستکاری می‌کنند، از آن‌ها بهره می‌گیرند و در همین فرایند، ژانر را به‌طور مداوم تغییر می‌دهند.

■ شما «افق انتظارات» را یکی از ابعاد شناختی و اجتماعی ژانر می‌دانید. این افق‌ها چگونه شکل می‌گیرند و چگونه تغییر می‌کنند؟ و به نظر شما رسانه‌های دیجیتال چه دگرگونی‌هایی در این افق‌های انتظاری ایجاد کرده‌اند؟

اصطلاح «افق انتظارات» برگرفته از پدیدارشناسی است و من آن را تقریباً معادل «فرهنگ» می‌دانم؛ یعنی مجموعه‌ای از هنجارها، قراردادها و معانی تثبیت‌شده‌ای که فهم ما از حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی را شکل می‌دهند.

این افق‌ها مدام در حال تغییرند، اما در عین حال به‌قدری پایدار هستند که افراد احساس کنند در یک جهان معنایی مشترک زندگی می‌کنند. البته بهتر است بگوییم: جهان‌های مشترک؛ زیرا تنها یک افق انتظارات وجود ندارد، بلکه افق‌های متنوع و حوزه‌های فرهنگی متعدد وجود دارند، هرکدام با تاریخیت و ویژگی‌های خاص خود. این جهان‌های معنایی در تعامل دائمی میان تثبیت و تغییر شکل می‌گیرند. مشارکت انسان‌ها در این جهان‌های معنایی همواره فعال و دگرگون‌کننده است، زیرا ما از آن‌ها برای فهم جهانی استفاده می‌کنیم که خود به‌طور پیوسته در حال تغییر است.

اما درباره رسانه‌های دیجیتال: این رسانه‌ها به شکلی گسترده، هم عادات تولید و مصرف متن را تغییر داده‌اند و هم ساختارها و سلسله‌مراتب ژانری را. من در کتاب، تلاش سریعی کرده‌ام که برخی از ژانرهای دیجیتال جدید و اکوسیستم دیجیتال را توصیف کنم و همچنین منطق سطوح مختلفی را که این ژانرها در آن‌ها عمل می‌کنند توضیح دهم. اما آن بخش در سال ۲۰۱۴ نوشته شده است و جهان از آن زمان تا امروز دگرگونی‌های عظیمی را تجربه کرده؛ بنابراین نمی‌توانم ادعا کنم که اکنون فهم کاملی از اکوسیستم دیجیتال فعلی دارم.

■ در ویرایش دوم کتاب، درباره ظهور ژانرهای دیجیتال بحث می‌کنید. چه ویژگی‌هایی این ژانرهای نو را از ژانرهای کلاسیک ادبی یا سینمایی متمایز می‌کند؟

در تحلیل خود از ژانرهای دیجیتال جدید، هم بر تداوم آن‌ها با ژانرهای ادبیِ قدیمی تأکید کرده‌ام و هم بر نقاط گسستشان. این فرایند کاملاً طبیعیِ «نوسازی ژانری» است؛ پاسخی به شرایط کاملاً متحول‌شده تولید متن و به‌ویژه رابطه تولید و مصرف. امروز هوش مصنوعی این روابط را با قدرتی بسیار بیشتر دگرگون کرده است. تفاوت ژانرهای جدید با ژانرهای پیشین، تا حد زیادی مربوط به همین تغییرات است: ارتباطات بی‌واسطه فرد با فرد یا فرد با جمع، نظارت از طریق کوکی‌ها، پست‌ها و حسگرها، استخراج بی‌وقفه داده‌های شخصی برای سود پلتفرم‌ها و... اما فکر نمی‌کنم نقش بنیادی ژانر تغییر کرده باشد؛ تنها شکل ظهور و منطق کارکرد آن تغییر کرده است.

■ برخی پژوهشگران معتقدند کتاب ژانر عمدتاً رویکردی معرفت‌شناختی دارد و کمتر راهنمای عملی برای کاربرد نظریه در زمینه‌های فرهنگی غیرغربی یا محلی ارائه می‌کند. چگونه می‌توان چارچوب نظری شما را برای چنین زمینه‌هایی تطبیق داد؟

بله، طبیعتاً چنین است. این محدودیت در ذات نوع کتابی بود که می‌نوشتم، همچنین در ذات محدودیت دانسته‌ها و علایق شخصی من. با این حال امیدوارم کتاب در سطح انتزاعی، چنان قدرتی داشته باشد که بتوان آن را بر طیف بسیار متنوعی از متون و ژانرها اعمال کرد. ارجاعاتی که به کتاب می‌بینم نشان می‌دهد که در حوزه‌های گوناگونی نیز چنین استفاده‌هایی شده است.

■ پژوهشگران ادبیات فارسی یا رسانه‌های منطقه‌ای چگونه می‌توانند از نظریه شما بهره بگیرند؟ آیا به نظریه‌های ژانری بومی نیاز داریم یا اینکه مدل شما قابلیت انتقال میان فرهنگی دارد؟

فکر می‌کنم (و امیدوارم) که کتاب برای اقتباس‌های محلی و بومی باز باشد، اما سنجش میزان موفقیت چنین اقتباس‌هایی بر عهده کسانی است که در همان زمینه‌های فرهنگی کار می‌کنند.

■ در فصل «ژانر و تفسیر»، نشان می‌دهید که خودِ تفسیر نیز همواره وابسته به ژانر است. این توجه به ژانر چگونه می‌تواند عمل نقد ادبی و فرهنگی را دگرگون کند؟

اصل کلیدی این است که معنای متن نه صرفاً در سطح ظاهر آن، بلکه از طریق الگوهای زیرینِ دلالت‌ها و پیش‌فرض‌هایی شکل می‌گیرد که در ساختارهای ژانری نهفته‌اند. فهم یک متن یعنی حدس زدن اینکه این متن «چه نوع متنی» است و بر اساس آن، چه معانیِ مرتبطی می‌توان به آن نسبت داد.

فهم ژانر گام اساسی این فرایند است، اما هیچ پاسخ درست یا غلطی وجود ندارد. ژانر، ویژگی ذاتیِ متن نیست؛ بلکه شیوه‌ای است که ما برای درک سازمان معنایی متن به آن متوسل می‌شویم. در یک معنا، این کار همان چیزی است که هر روز و هر لحظه انجام می‌دهیم؛ من تنها می‌کوشم این عمل را آشکار و از نظر نظری منسجم کنم.

■ آیا می‌توان ژانر را شکل یا ابزاری از مقاومت فرهنگی دانست؟ آیا ژانرها می‌توانند در برابر نظام‌های فرهنگی مسلط عمل کنند؟

فکر نمی‌کنم ژانرها خودشان ذاتاً مقاومتی باشند؛ این متن‌ها و عملکردهای متنی هستند که سازوکارهای فرهنگی مسلط را به چالش می‌کشند، اما این کار را اغلب از طریق توسعه استراتژی‌های ژانری جدید یا از طریق زیر سؤال بردن ژانرهای اقتدارمحور انجام می‌دهند.

■ در کشورهایی مانند ایران، ژانرها اغلب تحت تأثیر سانسور، نیروهای بازار یا هنجارهای اجتماعی تغییر می‌کنند. مدل شما چنین «انحرافات ژانری» را چگونه توضیح می‌دهد؟

به نظر من این «انحرافات» بخش کاملاً طبیعیِ فرایند تکامل ژانر هستند. سانسور نمونه‌ای بسیار روشن است، چون به‌وضوح نشان می‌دهد مردم چگونه راه‌های دور زدن نظارت رسمی را پیدا می‌کنند و در همین روند، ساختارهای رسمی ژانر را تغییر می‌دهند. اما ژانرها صرفاً به این دلیل تغییر می‌کنند که خودِ جامعه و فرهنگ در حال تغییر است. تلاش برای تثبیت ژانرها (برای مثال، شکل‌های روایی واقع‌گرایی سوسیالیستی در دوران استالین) خیلی زود به ساختارهایی تهی و بی‌جان تبدیل می‌شود.

■ شما در کتاب «کاربست ارزش» (The Practice of Value) درباره ارزش در فرهنگ بحث می‌کنید. پیوند میان مطالعه ژانر و مطالعه ارزش را چگونه می‌بینید؟

«ارزش» مفهومی دشوار و پیچیده است. من به‌تازگی کتاب دیگری درباره رابطه ارزش اقتصادی و غیراقتصادی نوشته‌ام و به یک معنا این موضوع در سراسر آثار من حضور داشته است. در سطحی کلی می‌خواهم بگویم ارزش و ارزش‌گذاری ابعادی گریزناپذیر از وجود اجتماعی ما هستند؛ هیچ نقطه‌ای وجود ندارد که از ارزش خالی باشد و هر چیزی که بیان می‌کنیم آکنده از داوری ارزشی است.

در کتاب ژانر، گاه روشن می‌کنم که ژانرها هم معانی و هم ارزش‌ها را بیان می‌کنند و این دو از هم جدایی‌ناپذیرند؛ هیچ حوزه‌ای از معنا وجود ندارد که ارزش‌گذاری در آن دخیل نباشد و ژانر یکی از راه‌هایی است که ارزش‌ها از طریق آن سازمان می‌یابند.

اما ژانرها خودشان ارزش تولید نمی‌کنند؛ این ما هستیم که هنگام مواجهه با متن ارزش‌گذاری می‌کنیم و متن نیز به نوبه خود بر ارزش‌های ما اثر می‌گذارد. ژانرها این فرایند را تسهیل می‌کنند: آن‌ها نوع بازی‌هایی را که می‌توانیم انجام دهیم و امکانات بیانی آن بازی‌ها را تعیین می‌کنند. مرثیه امکان بیان اندوه را فراهم می‌کند؛ یک مقاله فلسفی تحلیلی امکان نمایش عقلانیت سامان‌یافته را ایجاد می‌کند. تعیین حدود ژانر، این امکانات بیانی را ممکن می‌سازد و این امکانات خود حامل ارزش‌های خاصی هستند. البته این امکانات می‌توانند نادیده گرفته شوند یا حتی زیر پا گذاشته شوند و شاید به یک معنا، این بازی‌ها ما را بازی می‌دهند.

■ شما درباره کاربرد ژانر در آموزش نیز نوشته‌اید. فرصت‌ها و چالش‌های آموزش «سواد ژانری» چیست؟ و آیا این رویکرد برای زمینه‌های آموزشی غیرغربی نیز سودمند است؟

در آموزش یک دوگانگی روشن وجود دارد: از یک سو، شکل‌های سنتی آموزش که ژانر را مجموعه‌ای از هنجارهای ثابت می‌دانند و از سوی دیگر، رویکردهایی که دانشجویان را به بازی و تجربه با ژانر دعوت می‌کنند. این دوگانگی را می‌توان به شکل تقابل «ژانر به‌مثابه اقتدار» در برابر «ژانر به‌مثابه میدان امکانات» دید.

اما من باور دارم که این بازی و تجربه نیز باید بر پایه فهم هنجارهای ژانری باشد. لازم است ساختار مقاله تحلیلی را بفهمیم تا بتوانیم یک مقاله تحلیلی بنویسیم و اگر خواستیم ساختارش را بشکنیم نیز باید از همین فهم آغاز کنیم.

سواد ژانری بخشی از سواد عمومی است، چون زبان تنها در سطح دستور، بلکه در سطح گفتمان نیز سازمان می‌یابد؛ یعنی کاربردهای زبان ما سلیقه‌ای و تصادفی نیستند، بلکه توسط هنجارهای موقعیتی ژانر هدایت می‌شوند. و این نیاز، به یک اندازه در آموزش غربی و غیرغربی اهمیت دارد.

■ برخی نظریه‌پردازان، ژانر را صرفاً یک نظام طبقه‌بندی می‌دانند، مجموعه‌ای از برچسب‌ها. چرا این نگاه را ناکافی می‌دانید و چرا بر فهم ژانر به‌عنوان یک فرایند تأکید دارید؟

همان‌طور که قبلاً هم گفته‌ام، مشکل نگاه طبقه‌بندی‌محور این است که این نظام از نظر منطقی ناسازگار است (در کتاب، به‌ویژه درباره ژانرهای ادبی، زمان زیادی صرف نشان‌دادن این ناسازگاری کرده‌ام). این رویکرد تولید و تفسیر متن را اعمال مجموعه‌ای از قواعد از پیش داده‌شده می‌داند و به همین دلیل، هرگونه حس از تاریخیت ژانر و از نقش فعال متن در تغییر ژانر را از بین می‌برد. این نگاه همچنین ماهیتی هنجاری دارد: «این‌ها قواعدی است که باید رعایت شوند». و این نسخه‌ای کارآمد برای یک نظام ادبی پویا نیست.

■ به نظر شما سه حوزه‌ای که در دهه آینده مطالعات ژانر را شکل خواهند داد چه هستند؟ تحول دیجیتال؟ فرارسانه‌ای‌شدن؟ گردش جهانی؟

فکر می‌کنم تردیدی نیست که بخش بزرگی از پژوهش‌های آینده ژانر به جهان دیجیتال اختصاص خواهد یافت. همین حالا حجم زیادی از پژوهش درباره ژانرهای نوظهور - مانند «ادبیات اپلیکیشنی» یا «دارک‌وب» - و همچنین درباره ژانرهای رو به گسترش بازی‌های دیجیتال، میم‌سازی، پست‌گذاری و... منتشر می‌شود. اما درباره حوزه‌های دیگر واقعاً احساس نمی‌کنم بتوانم پیش‌بینی دقیقی داشته باشم.

■ در نهایت، چه پیامی برای خوانندگان و پژوهشگران فارسی‌زبان دارید که می‌خواهند با آثار شما درگیر شوند و نظریه ژانر را در سنت‌های فرهنگی خود به کار بگیرند؟

به‌هرحال، سنتی بسیار کهن از بلاغت و نقد ادبی فارسی وجود دارد و حدس می‌زنم پژوهشگران فارسی‌زبان بخواهند امکان سازگارکردن یا درگفت‌وگو قراردادن این سنت با نظریه ژانر معاصر را بررسی کنند. همچنین میدان گسترده‌ای از پژوهش‌های الهیاتی پیرامون قرآن وجود دارد که به‌شکلی کاملاً مرکزی، بحث ژانر را در بر می‌گیرد و تصور می‌کنم - هرچند از نزدیک نمی‌دانم - که امکان تحلیل سیاسی ژانرهای اقتدار در ایران معاصر نیز وجود داشته باشد.

info@ostadiofficial.ir